

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

عرض کردیم دلیل سوم اخباری‌ها که یک ادعای کبروی می‌شود، این است که ظواهر قرآن از مصادیق متشابهات است، و در آیه شریفه 7 سوره آل عمران خداوند از عمل به متشابه نهی فرموده است. بنابراین، قرآن، هرچند که ظواهری دارد، اما عمل به آن جایز نیست. بله، آنچه که عنوان نص دارد و از محکّمات قرآن است، برای ما معتبر است؛ و یا آنچه که به ضمیمه روایات وارده از ائمه معصومین (ع) به ما رسیده است، نیز معتبر می‌باشد؛ اما خود ما مستقلاًّ بخواهیم به ظاهری از ظواهر قرآن استدلال کنیم، صحیح نیست و داخل در همین عنوان متشابه است. عرض کردیم مرحوم آخوند در کفایه جواب داده و فقط می‌فرماید: متشابه خصوص مجملات را می‌گویند و ظواهر جزء متشابهات نیست. اما این نیاز به بحث بیشتری دارد. دیروز عرض کردیم اشکال دومی نیز بر این استدلال وارد است و آن این که اخباری‌ها برای عدم حجیت ظاهر قرآن به ظاهر قرآن استدلال می‌کنند؛ یعنی خود این آیه عنوان ظاهر را دارد و برای عدم حجیت ظواهر قرآن، به ظاهر قرآن استدلال می‌کنند. و این، دو اشکال و دو تالی فاسد دارد؛ يك تالی فاسدش این است که اگر به این آیه برای عدم حجیت ظواهر استدلال کنیم، شامل خود این آیه نیز می‌شود؛ که حالا این را توضیح می‌دهیم. اشکال دوم نیز اشکال دور است، که بالاخره برای عدم حجیت در باب ظواهر قرآن، به ظاهر قرآن تمسک کردید. بر فرض که این آیه شریفه بقیه ظواهر قرآن را دلالت کند و شامل خودش نشود، بالاخره برای عدم حجیت ظواهر به ظواهر قرآن استدلال می‌کنیم و هذا دور.

آیا استدلال به آیه شریفه برای عدم حجیت ظواهر قرآن، شامل خودش نیز می‌شود؟

اما توضیح اشکال و تالی فاسد اول این است که منطقیین در منطق می‌گویند: اگر کسی گفت کلّ کلامی کاذب (هر چیزی که می‌گویم دروغ است) این سؤال وجود دارد که آیا این عبارت شامل همین کلامی هم که الآن می‌گوید، می‌شود یا نه؟ اگر گفته شود که این کلام عمومیت دارد و شامل خودش نیز می‌شود، در این صورت، نتیجه این می‌شود که این خبرش نیز کاذب است، و بنابراین، دیگر نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که بقیه کلام‌های او کاذب است. این بحثی است که در جای خودش در منطق مورد بحث واقع می‌شود؛ و به حسب منطقی مسئله همین‌طور است؛ یعنی وقتی می‌گوید کلّ کلامی کاذب، شامل همین خبر نیز می‌شود و یلزم من وجوده عدمه. اما همانجا گفته‌اند که این از حیث منطقی است که جهت قضیه موجب کلیه است، و موجب کلیه شامل خودش هم می‌شود. مثلاً اگر من بگویم: هرچه می‌گویم از روی اراده می‌گویم، نتیجه این می‌شود که حتی همین کلامی هم که الآن دارم می‌گویم، از روی اراده است. در مانحن فیه، استدلال اول این بود که هذه الآية من الظواهر و الظواهر من المتشابه، پس اگر بخواهیم به این آیه استدلال کنیم بر اینکه عمل به متشابه جایز نیست، شامل خودش هم می‌شود؛ می‌گوییم نه، عرفاً چنین کلامی شامل خودش نمی‌شود.

حالا در همینجا این نکته را دنبال کنیم که آیه شریفه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ» آیا از محکّمات است یا از متشابهات، یا اینکه لقاتل آن يقول که این آیه نه داخل در محکم است و نه داخل در متشابه است، بلکه خداوند بقیه قرآن را بیان می‌کند؟ البته این احتمال به حسب ظهور عرفی عقلایی وجود دارد که این آیه نه داخل در محکّمات باشد و نه داخل در متشابهات؛ مثل این که کسی بگوید آنچه من می‌گویم دو نوع است و دو قسم است، يك قسمش را صد در صد یقین دارم و يك قسمش را مقداری شك دارم؛ خود این از دایره این تقسیم خارج است عرفاً؛ و اگر این عنوان عرفی‌اش را هم کنار بگذاریم، بعید نیست که بگویم خود این آیه از محکّمات است؛ چون اتقان دارد در ماده و حکم و نفوذ ناپذیر است، احتمال خلاف در آن جریان ندارد؛ این می‌شود محکم؛ حکیم یعنی کسی که حرف‌هایش استوار است و تغییر ناپذیر و تأثیر ناپذیر است. پس، بگویم این آیه خودش از محکّمات است؛ همانگونه که مرحوم علامه (رض) در المیزان نیز چنین فرموده‌اند، و حق با ایشان است که بگویم خود این آیه از محکّمات است. پس اشکال اول تا اینجا جواب داده می‌شود. اشکال دوم نیز با همین بیانی که در مورد اشکال اول عرض کردیم حل می‌شود؛ زیرا، وقتی این آیه از محکّمات شد و عنوان ظاهر ندارد، بنابراین، استدلال به آن نیز دوری نخواهد بود.

پاسخ و اشکال سوم به دلیل اخباری‌ها

مهمترین جواب، این جواب سوم است که عرض می‌کنیم. کلام اخباری‌ها دو مقدمه داشت؛ يك مقدمه این بود که **الظاهر من المتشابه** و مقدمه دوم این که **المتشابه منهي عن العمل به**؛ اشکال این است که خداوند در کجای آیه نهی از عمل به متشابه کرده است؟ در این آیه شریفه می‌فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» □ کسانی که متشابه را تبعیت می‌کنند برای این که فتنه در بین مردم ایجاد کنند و تأویل آن را طلب کنند. - که تأویل را معنا خواهیم کرد -؛ بنابراین، آیه شریفه مطلقاً نهی از عمل به متشابه نکرده است؛ بلکه اگر کسی به متشابه عمل کند برای این که فتنه کند و دنبال تأویل باشد، منهي است. بالاتر از این، اگر کسی این آیه را بخواهد تحلیل کند، آیه می‌فرماید: آیات قرآن دو دسته است: یکی محکّمات و دیگری متشابهات؛ و می‌فرماید متشابهات را باید در ضوء محکّمات تبعیت کنید. کسانی که متشابه را بدون ارجاع به محکّمات تبعیت می‌کنند، آنها گرفتار فتنه می‌شوند. پس، آیه می‌گوید می‌توانی به متشابه عمل بکنی اما بعد الارجاع الی المحکّمات؛ بعد از اینکه در سایه محکّمات، متشابهات را فهمیدید، به آنها باید عمل کنید.

مثلاً آیه شریفه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» □ ما باشیم و این آیه، ظاهرش همین است که بعضی از سنی‌ها گفته‌اند و گرفتار گمراهی شده‌اند، می‌گویند خدا روی عرش ایستاده است؛ در حالی که در قرآن آمده است: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» یعنی ما نمی‌توانیم خدا را به موجودات مادی تشبیه کنیم و بگویم او هم جسم دارد، او هم دست دارد، «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» یعنی او وجودی است که مثل ندارد؛ و اگر در ضوء این آیه شریفه، آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» را معنا کنیم، معنایش این می‌شود که خداوند بر همه موجودات احاطه دارد، بر ملك و ملکوت، بر همه چیز احاطه دارد. پس، اشکال مهم این است که آیه شریفه نمی‌گوید که به متشابه اصلاً عمل نکن؛ بلکه می‌گوید شما حق ندارید به متشابه بدون رجوع به محکّمات عمل کنید. آن وقت اینجا يك عبارت خیلی جالبی مرحوم علامه دارد که مناسب است آن را در اینجا بیان کنیم.

کلام مرحوم علامه طباطبائی در المیزان

ایشان در جلد 3 صفحات 41 و 42 می‌فرمایند: «وَأَنْتَ إِذَا تَتَبَعْتَ الْبِدْعَ وَالْأَهْوَاءَ وَالْمَذَاهِبَ الْفَاسِدَةَ الَّتِي انْحَرَفَ فِيهَا الْفِرَقُ الْإِسْلَامِيَّةُ عَنِ الْحَقِّ الْقَوِيمِ بَعْدَ زَمَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سِوَاكَانَ فِي الْمَعَارِفِ أَوْ فِي الْأَحْكَامِ وَجَدْتَ أَكْثَرَ مَوَارِدِهَا

من اتباع المتشابه والتأويل في الآيات بما لا يرتضيه الله سبحانه ففرقة تتمسك من القرآن بآيات للتجسيم واخرى للجبر واخرى للتفويض واخرى لعثرة الأنبياء واخرى للتنزيه المحض بنفي الصفات واخرى للتشبيه الخالص وزيادة الصفات إلى غير ذلك كل ذلك للاخذ بالمتشابه من غير إرجاعه إلى المحكم الحاكم فيه . وطائفة ذكرت أن الاحكام الدينية إنما شرعت لتكون طريقا إلى الوصول فلو كان هناك طريق أقرب منها كان سلوكه متعينا لمن ركبها فإنما المطلوب هو الوصول بأي طريق اتفق وتيسر واخرى قالت إن التكليف إنما هو لبلوغ الكمال ولا معنى لبقائه بعد الكمال بتحقيق الوصول فلا تكليف لكامل . وقد كانت الاحكام والفرائض والحدود وسائر السياسات الاسلامية قائمة ومقامة في عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يشذ منها شاذ ثم لم تزل بعد ارتحاله صلى الله عليه وآله وسلم تنقص وتسقط حكما فحكما يوما فيوما بيد الحكومات الاسلامية ولم يبطل حكم أو حد إلا واعتذر المبطلون أن الدين إنما شرع لصالح الدنيا وإصلاح الناس وما أحدثوه أصلح لحال الناس اليوم حتى آل الامر إلى ما يقال إن الغرض الوحيد من شرائع الدين إصلاح الدنيا باجرائها والدنيا اليوم لا تقبل السياسة الدينية ولا تهضمها بل تستدعى وضع قوانين ترتضيها مدنية اليوم واجرائها وإلى ما يقال إن التلبس بالاعمال الدينية لتطهير القلوب وهدايتها إلى الفكرة والإرادة الصالحتين والقلوب المتدربة بالتربية الاجتماعية والنفوس الموقوفة على خدمة الخلق في غنى عن التطهر بأمثال الوضوء والغسل والصلاة والصوم . إذا تأملت في هذه وأمثالها وهي لا تحصى كثرة وتدبرت في قوله تعالى فأما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله الآية لم تشك في صحة ما ذكرناه وقضيت بأن هذه الفتن والمحن التي غادرت الاسلام والمسلمين لم تستقر قرارها إلا من طريق اتباع المتشابه وابتغاء تأويل القرآن . وهذا والله أعلم هو السبب في تشديد القرآن الكريم في هذا الباب وإصراره البالغ على النهي عن اتباع المتشابه وابتغاء الفتنة والتأويل والالحاد في آيات الله والقول فيها بغير علم واتباع خطوات الشيطان فإن من دأب القرآن أنه يبالي في التشديد في موارد سينتظم من جهتها ركن من أركان الدين فتنهدم به بنيته كالتشديد الواقع في تولي الكفار ومودة ذوي القربى وقرار أزواج النبي ومعاملة الربا واتحاد الكلمة في الدين وغير ذلك . ولا يغسل رين الزيغ من القلوب ولا يسد طريق ابتغاء الفتنة الذين منشأهما الركون إلى الدنيا والاخلاد إلى الأرض واتباع الهوى إلا ذكر يوم الحساب كما قال تعالى ولا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله إن الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب؛ ولذلك ترى الراسخين في العلم المتأبين تأويل القرآن بما لا يرتضيه ربهم يشيرون إلى ذلك في خاتمة مقالهم حيث يقولون ربنا إنك جامع الناس ليوم لا ريب فيه إن الله لا يخلف الميعاد.»

يعني: وقتي شما بدعتها، هواخواهيها، مذاهب باطله را در معارف يا در احكام ببينيد، مي فهميد كه اكثر اينها ناشي شده از اينكه متشابهات قرآن را گرفته اند، و به آنچه كه خدا راضي نيست، تأويل کرده اند؛ پس، گروهی به آياتي از قرآن تمسك كردند براي اينكه اثبات كنند خدا جسم است؛ و گروهی براي جبر به آياتي استدلال كردند و گروه سوم براي تفويض تمسك کرده و عده اي هم براي اينكه بگويند انبياء گناه مي كردند؛ و برخي نيز بطور كلي صفات را از خدا نفي كردند؛ نفراطي نيز گفتند صفات خدا هم مثل ما زايد بر ذاتش است و...؛ تمامی اينها به خاطر اخذ به متشابه و عدم ارجاع آن آيات به محكمات است. بعضي ها هم مي گویند احكام براي اين است كه ما به خدا واصل شويم؛ حالا اگر نشستند و دور هم، «هو» كشيدند، اين يك طريقي است اقرب به خدا، اين متعين است؛ گروه ديگر گفتند: اين كه خدا ما را مكلف کرده، براي اين است كه ما كامل شويم، بعد از اينكه كامل شدیم، ديگر معنا ندارد كه تكاليف را انجام بدهيم؛ احكام، فرائض، حدود، ساير سياسات، در عهد پيامبر(ص) قائم بودند، و بعد از پيامبر(ص)، حكومت هاي به ظاهر اسلامي كه غصب خلافت كردند، كم كم احكام را قيچي و كم كردند؛ مي آمدند احكام اسلامي را ابطال مي كردند، هنگامي كه به آنها گفته مي شد: چرا اين كار را مي كنيد؟

مي گفتند: دين براي مصلحت و اصلاح مردم است؛ و آنچه كه ما امروز بيان مي كنيم، براي حال مردم مصلحت و نفع بيش تري دارد. اين كه عمر تصريح كرد دو چيز در عهد رسول خدا(ص) حلال بود و من آنها را حرام مي كنم، از همين باب است. گروهی نيز مي گویند: تكاليف ديني براي پاك شدن قلبها و هدايت آنها است و كساني كه خدمت خلق مي كنند، از پاك كردن قلب به وسيله وضو و غسل و نماز و روزه، بي نياز هستند. بعد مي فرمايند: هنگامي كه در امثال اين موارد تأمل شود، معلوم مي شود كه تمام اين فتنه ها براي اين است كه سراغ متشابهات قرآن رفتند؛ الآن هم همينطور است كه اگر كسي سراغ متشابهات قرآن برود، در اعتقادات، در اخلاق، در احكام و فروع، در سياست، فتنه ها ايجاد مي كند. دليل اين كه قرآن اين همه شدت به خرج مي دهد و

تأکید می‌کند که مراقب باشید متشابهات را بدون ارجاع به محکّمات معنا نکنید، همین است.

و این انحراف و زیغ در قلوب را یاد قیامت پاک می‌کند، و راه فتنه را که سبب آن دل‌بستن به دنیا و تبعیت از هوا و هوس است، یاد قیامت مسدود می‌کند؛ بعد این آیه شریفه را می‌آورند که: «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَخِلُّوْنَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» کسانی که تبعیت از هوا کردند، خداوند عذاب شدیدی را نصیبشان می‌کند، بخاطر این که قیامت را فراموش کردند. از اینجا معلوم می‌شود که اگر انسان به یاد قیامت باشد، در جهات علمی هم خیلی موفق است؛ اگر انسان در فهم قرآن به یاد قیامت باشد، خداوند او را کمک می‌کند و او را گرفتار عمل به متشابهات نمی‌کند. در ادامه عبارت دیگری دارد که انصافاً عباراتی است که عنایت خداوند بوده که در قلب این ولیّ خدا قرار داده شده و انسان می‌فهمد که این عبارت در چه شرایط و با چه حال نفسی صادر شده است؛ پیداست که ریشه این مسائل را خداوند برای ایشان کاملاً روشن کرده بود.